

حرف درشت

اگر یک سیاره به زمین بخورد...



پوریا عالمی

● یک سیاره داشت به سمت کره زمین با سرعت نزدیک می‌شد و جان میلیون‌ها نفر در خطر بود... و هرکسی یک نظری داشت: دانشمندان و اساتید خارجی: ما باید سریع تلاش کنیم مسیر حرکت سیاره را تغییر دهیم تا به زمین نخورد.

دانشمندان و اساتید داخلی: متأسفانه ما خانه‌نشین هستیم و کاری از دستان بر نمی‌آید. چند نفر از مسئولان: زمان انتخابات هم گفتیم که ما الان در حال مذاکره هستیم و داریم با زمین صحبت می‌کنیم که از سر راه سیاره برود کنار. یک زمین‌خوار: سیاره می‌خواهد بخورد به زمین؟ شما فقط بگو کجای زمین، من قبل از رسیدن سیاره تمامش را می‌خورم و تازه پیش‌فروشش هم می‌کنم و از مردم کلی پول می‌گیرم.

بعضی از مردم: اینها کار خودشونه... معلوم نیست چه نقشه‌ای دارند. بعضی‌ها در اینستاگرام: ما شماره کارت بانکی‌مان را اعلام می‌کنیم که شما فعلا پول بریزید ببینیم چه می‌شود.

یک روزنامه: سیاره‌نمایی که شست‌وشوی مغزی شده بود، به خیال خام خودش داشت به سمت ما حمله می‌کرد که با افشاجری ما از کرده خودش ششیمان شد و ندامت‌نامه این سیاره در اختیار ما قرار گرفته که برای شما منتشر می‌کنیم. اسفندیار رحیم‌مشایی: من یک درختم و سیاره که هیچی، اگر بیایند من را تکان تکان بدهند، باز هم از ترس امکان ندار برگ‌هام بریزد.

بقایي و احمدی‌نژاد: ما الان داریم یک ویدئوی جدید ضبط می‌کنیم... الان می‌آییم...

یک نفر پس از انتخاب‌شدن: ای آقا...! انتخابات که تمام شد... توقع داریم من واقعا چه بگویم؟ تعدادی از کاربران فیس‌بوک: ما سریعاً عکس پروفایل‌مان را به عکس زمین تغییر می‌دهیم تا هم از زمین مظلوم حمایت کنیم و هم حساب کار دست سیاره مهاجم بیاید.

تعدادی از شاخ‌های فضای مجازی: ما با انتشار آخرین عکس‌های بادی‌یلدینگ و عمل گونه‌مان به صورت نامحسوس تبلیغ باشگاه بدن‌سازی و یک فروشگاه لباس ورزشی را هم می‌کنیم. منتها عزیزان هنگام مراجعه به باشگاه یا فروشگاه فوق بگویند تحت‌تأثیر صفحه ما آمده‌اند.

زمین: طفلک من. کاش این سیاره بیاد بخوره به من و واقعا از دست این‌همه خشونت خلاص شم.

سیاره مذکور: من اصلا برای چی با این اوصاف باید به زمین بخورم؟ بهتره راهم رو کج کنم و برم به جایی رو پیدا کنم که بهش خوردن ارزش داشته باشه.

پیشخوان

میراث را تجهیز کنیم

● به‌تازگی کتابی با عنوان «تجهیز مجدد میراث صنعتی» با ترجمه پیروز حناچی و سارا تیمورتاش منتشر شده است. تجهیز مجدد یک عبارت مهندسی

صنعتی به معنای مجهزسازی مجدد یک کارخانه با آخرین ماشین‌آلات و جدیدترین روش‌ها به‌منظور حفظ آن در وضعیتی به‌روز و رقابتی است. هدف این کتاب انجام عملی مشابه برای تمام کسانی است که به میراث باقی‌مانده از صنعت علاقه‌مند هستند. در این کتاب سعی شده تأثیرگذارترین تکنیک‌ها و تجربیات مدرنی که در سراسر جهان تجربه و آزموده شده، ارائه شود. میراثی منحصربه‌فرد اما چالش‌برانگیز که به‌دلیل پیچیدگی فنی، بار اقتصادی، مقیاس، عظمت و شرایط اجتماعی به‌علاوه دست‌به‌گریبان منفی نسبت به آن، ارزش نادیده گرفته می‌شود. ما باید از میراث صنعتی چه بسازیم؟ چطور می‌توانیم بیشتری و بهترین اقدامات را دراین‌باره انجام دهیم؟ کتاب فقط مختص باستان‌شناسان صنعتی و مدیران میراث نیست؛ در تمام بخش‌های جهان که از صنعتی‌سازی متأثر شده باشد، باستان‌شناسان مصمم می‌مانند که با محظوتات این دوره دست‌به‌گریبان شوند؛ حال آنکه معماران و سازندگان نیز برای انطباق و استفاده مجدد از ساختمان‌های صنعتی قدیمی نسبت به گونه‌های دیگر به جهت کمیت و تنوع فرصت بی‌نظیری یافته‌اند. انرژی نهان موجود در این بناها به طرقداران حفظ محیط زیست کمک می‌کند به اهداف توسعه پایدار خود دست یابند. انطباق و هدف‌گذاری مجدد آنها امروزه اصلی‌ترین راهکار برای طراحان شهری به‌شمار می‌آید و ازآنجاکه گردشگری هسته اقتصادی بسیاری از شهرها را شکل داده، پتانسیل میراث صنعتی در این زمینه نیز به‌سرعت در حال تجلی است. عنوان کتاب از یک سمپوزیوم در سال ۲۰۱۰ میلادی که در تارتون نیویورک برگزار شد، گرفته و کارشناسان شرکت کننده در این همایش، وضعیت حال و آینده میراث صنعتی آمریکا را بررسی کرده است.

شترخوار

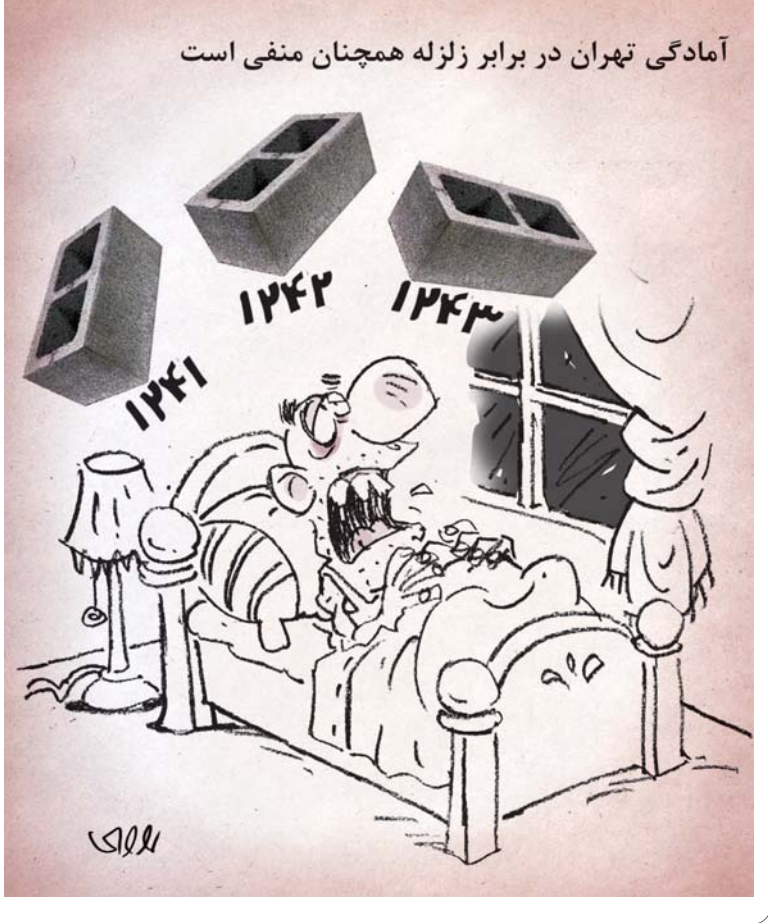
یکشنبه ● ۱۲ آذر ۱۳۹۶ ● ۱۴ ربیع‌الاول ۱۴۳۹ ● ۳ دسامبر ۲۰۱۷ ● سال یازدهم ● شماره ۳۰۵ ● صفحه ۵۸ ● آذان ظهر تهران ۱۱:۵۴ ● آذان مغرب ۱۷:۱۱ ● آذان صبح فردا ۵:۲۹ ● طلوع آفتاب ۵:۵۸

روزنامه‌فردا



محمد رضا تاقفی

کارتون خواب



۶ درجه

در دسرهای کافو

نگاهی به حملات کاربران ایرانی به صفحات افراد مشهور در رسانه‌های اجتماعی

حسین کرمانی

احتمالا هجوم ایرانی‌ها به صفحات چهره‌های مشهور و گذاشتن پیام‌های ناخوشایند، با حمله به صفحه گلشیفته فراهانی در فیس‌بوک آغاز شد. سال ۱۳۹۰ بود که پس از انتشار عکس گلشیفته فراهانی در صفحه فیس‌بوکش، تعداد زیادی از موافقان و مخالفان این حرکت به صفحه او حمله کرده و پیام‌های متعددی را ارسال کردند.

هرچند بحث‌برانگیزبودن اقدام این بازیگر، هجوم کاربران به صفحه او را توجیه می‌کرد، اما رفته رفته، هجوم کاربران ایرانی به صفحه افراد مشهور که زمانی امری نادر بود، به رویه‌ای عادی و روزمره تبدیل شد. حمله به صفحه لیونل مسی، ستاره آرژانتینی باشگاه بارسلونا، یکی از مهم‌ترین این موارد است که واکنش‌های زیادی را برانگیخت. حمله به صفحه پایت، بازیکن فرانسوی، صفحه ناسا، مجری مراسم قرعه‌کشی جام جهانی ۲۰۱۴ و... مثال‌های دیگری هستند که حالا به حمله به صفحه کافو، ستاره سابق برزیلی فوتبال، ختم شده‌اند.

کوچک زیبا نیست

در این بین چند نکته مهم وجود دارد که باید به آنها پرداخت. اولین نکته، عادی‌شدن این مسئله است. اگر در گذشته این اتفاق به‌ندرت و در برخی موارد بحث‌برانگیز و داغ رخ می‌داد، حالا با هر مسئله کوچکی خیل کاربران ایرانی به صفحه افراد مشهور حمله می‌کنند.

به بهانه حمله‌های اخیر نگاه کنید تا به خنده‌داربودن آن پی ببرید: هم‌گروهی ایران با آرژانتین در جام جهانی، لباسی که مجری قرعه‌کشی پوشیده بود، مصدوم‌شدن رونالدو از سوی پایت، پالتی‌زدن محسن فروزان در برابر پرسپولیس در بازی اخیر پارس جنوبی- پرسپولیس، درآمدن نام ایران برای قرارگرفتن در گروه B مسابقات جام جهانی آینده. درواقع، حالا تعداد زیادی از کاربران با هر بهانه کوچکی به صفحه‌ای حمله می‌کنند و این کار جزئی از زندگی روزمره آنها در رسانه‌های اجتماعی شده است. نکته دوم، نادیده‌گرفتن این مسئله از سوی نهادهای رسمی و مسئول است.

نهادهایی که مسئولیت فرهنگی در کشور دارند از روز اول تاکنون واکنش مؤثری درباره این مسئله نداشته‌اند. ریشه‌یابی این حملات، شناسایی فرایند آنها، انگیزه‌ها و ویژگی حمله‌کنندگان و راه‌حل‌های احتمالی نیاز به تحقیقات علمی و دقیق دارد، اما

آکادمی

جدایی بدن از مغز در هنگام خشونت

مغز با قشر پیش‌پیشانی گسیخته می‌شود. تکه‌پاره‌هایی به‌خاطرمانده از تسلسل و توالی زمانی واقعه، فرد قربانی را برای راست‌وریست‌کردن و پرکردن شکاف‌های روایت نامعلوم به او، دچار تناقض‌گویی آشکار می‌کند. بدیهی است که این امر می‌تواند روان‌شناس، مشاور یا قاضی دادگاه را به این تصور وادارد که شخص قربانی در اظهارات خود صادق نیست و برای اثبات ادعای پوچ خود، به‌طور عمد یا غیرعمد، متوسل به دروغ‌گویی شده است، درحالی‌که این تناقض و پراکنده‌گویی شخص قربانی خشونت جنسی می‌تواند ناشی از دردتنبودن جزئیات واقعه‌ای باشد که به‌خاطر شدت ضربه‌زندگی عاطفی ناشی از ترس و وحشت، اجازة و فرصت به‌خاطررسپاری در مغز پیدا نکرده باشد. بدیهی است که در این میان، شرایط سنی، تفاوت‌های فردی، اقلیمی، تاریخی، اجتماعی و فرهنگی می‌تواند در تعبیر و تفسیر حقانیت و درجه خشونت متجاوزانه و ضربه عاطفی در مغز زن مدعی، تأثیرگذار و تعیین‌کننده باشد. این امر مهم نیز در آینده می‌تواند از طریق بررسی بی‌واسطه و ابرکتیو کارکرد مغز در شرایط خاص قبل و بعد از حادثه قابل پیگیری شود.

همین حوالی

تازه چه خبر، دکتر؟*

یکه‌همه چیز در نهایت آراستگی است، رنگ‌های دلنشین و صندلی‌هایی مناسب برای بچه‌ها، تلویزیونی که انیمیشنی از شرکت والت دیزنی پخش می‌کند، شخصیت‌های کارتونی روی دیوارها، همه‌چیز آماده است که بچه‌های تودار و زکام‌شده بی‌هیج ترسی به اتاق آقای دکتر بروند. منشی بالابلند و آراسته یکی‌یکی اسم‌ها را می‌خواند تا بچه‌ها به اتاق قد و وزن بروند و در همین حین می‌گوید: «قابلی نداره، ۶۰ هزار تومن می‌شه». بعد با مکتی اضافه می‌کند: «ای وای کارت‌خوان که نداریم، بفرمایید پایین ساختمان از دم ای‌تی‌ام نقدی بگیرید و برام بیارید». نفر بعدی دوقلوها را گذاشته توی قنداق فرنگی جلوی رویش، به ناچار کارت بانکی‌اش را به مادری ناشناس که با یک بچه دست آزادتری دارد، می‌دهد تا برایش از عابریانک در خیابان ۱۲۰ هزار تومان بگیرد، چون خانم منشی گفته کارت‌خوان ندارند، البته که دستگاه کنار گوشی تلفنی که دم زنگ می‌خورد، خوش و بی‌کار نشسته.

دو، شهره شهر است، تا نیمه‌شب مریض‌هایش را می‌پذیرد، خیلی‌ها از بندوساط پیش‌رویشان معلوم است از راه دور خودشان را به این ارتوپد دست‌طلا در محله قلهک رسانده‌اند و احتمالا از روی نشانی روی کاغذ با پا و استخوان‌های ناراحت رسیده‌اند جلوی پنج پله‌ای که برای رسیدن به آسانسور باید قدم‌های درناکشان را روی آن بگذارند. ساعت ۱۰ شب است، منشی چند بار با صدای بلند می‌گوید: «کارت‌خوان مون کار نمی‌کند، اون‌روز خیابون عابریانک هست، قبل رسیدن نوبتتون تشریف ببرید اونجا». دوباره همان پله‌ها و آن‌سوی خیابان ۱۲ پله تا رسیدن به دستگاه عابریانک.

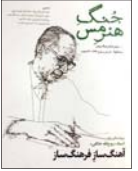
سه؛ با نامه پزشک دیگری برای یک جراحی دشوار زنان بیمار را پذیرفته، این یکی حق معاینه‌ه را بعد از ملاقات دریافت می‌کند. حین اینکه تک‌تک آزمایش‌ها و سونوگرافی‌ها را بررسی می‌کند، می‌گوید: «همین فردا صبح توی بیمارستان مهر جراحی می‌شنی». مریض و همراهش چندتایی از نگرانی‌هایشان را با دکتر در میان می‌گذارند، او هم جواب‌هایی می‌دهد. بعد زنگ می‌زند و برگه‌ای به دست منشی مطب می‌دهد، آن بیرون منشی می‌گوید: «۶۰۰ هزار تومن حق ویزیت، خانم دکتر نوشته مشاوره هم داشتید ۲۰۰ هزار تومن هم حق مشاوره، منتها کارت‌خوان نداریم، لطفا نقدی بدید».

چهار؛ لایه‌لای خیرها گشتی که بزنی، می‌بینی خبرگزاری تسنیم در مرداد سال ۹۴ نوشته است: «میانگین سرانه مالیات حقوق کارکنان دولتی طی سال‌های ۱۳۹۱-۱۳۸۸ را رقم شش‌میلیون و ۸۶۶هزار و ۵۸۰ ریال بیشتر از میانگین سرانه مالیات قطعی اصناف (شش‌میلیون و ۸۰۳هزار و ۱۰۶ ریال) بوده است». کارکنان دولت که کارت‌خوان‌شان خراب نیست، همان اول کار و پیش از گرفتن کف حقوق وزارت کار مالیاتشان را داده‌اند. بر اساس آماری که سال گذشته سازمان امور مالیاتی مطب اعلام کرد، مشخص شد که مالیات بر مستغلات و ثروت تنها سه در صد از در آمد مالیاتی دولت را تشکیل می‌دهد، اما مالیات بر حقوق مدیران ۹ درصد از این در آمد را تأمین می‌کند. تابستان امسال اما این کارت‌خوان‌های ازکار افتاده و علاقه‌مندی منشی‌ها در مطب پزشکان متخصص به اسکناس و پول نقد سویه دیگری گرفت. رئیس سازمان مالیاتی کل کشور در برنامه خبری صداوسیما با صراحت گفت سهم پزشکان از فرار مالیاتی نزدیک به ۶۰۰ میلیارد تومان است. سیدکامل تقوی‌نژاد گفته بود جامعه پزشکی باید رقمی نزدیک به ۸۰۰ میلیارد تومان مالیات بدهد که دست آخر رقمی که پرداخت می‌شود، نزدیک به ۲۰۰ میلیارد تومان است. البته او تأکید کرده بود پزشکان پایتخت‌نشین دست بیشتری بر آتش فرار مالیاتی دارند. او تأکید کرده بود به جز کارمندان که دریافتی‌شان شفاف است، باقی اصناف گوی رقابت را مدام در مالیات‌ندان از هم می‌پایند. فرار مالیاتی اما اینجا در بیشتری هم دارد، در پستوی حجره بازار و دفتر حسابرسی کارخانه و بالاخانه جواهرفروشی نیست که ندیده باشی، درست جلوی چشم مریضی که صبر کرده، سر برج برسد و با حقوق مالیات کسرشده‌اش به مطب بیاید، شکل می‌گیرد. اسکناس‌ها به کنهوی میز منشی می‌روند و آخر شب در کیف دستی خانم و آقای دکتر رهسپار می‌شوند و حتما راهی برای کارت‌خوان‌های خراب و اسکناس‌های توی کیف شده تا از تونل مالیات عبور نکنند، تا یکی از ارکان‌های اصلی نظام پزشکی رکورد فرار مالیاتی ۶۰۰ میلیارد تومانی را رقم بزنند. آن هم بی‌هیج هراسی، چون لابد هیچ کدام از تماس‌هایی که با شماره تلفن ۱۶۹۰ در این سال‌ها گرفته شده، منجر به تعمیر و راه‌اندازی دستگاه کارت‌خوان مطب‌های این شهر پزشکان تهرانی نشده است.

● **عنوان فیلمی از پیترباکدانوویچ با بازی باربارا استرایسند محصول ۱۹۷۲**

پیشنهاد

شماره ۶ فصلنامه فرهنگ و هنر «جنگ هنر مس» در ۳۲ صفحه‌ای برای تابستان و پاییز ۱۳۹۶ منتشر شد. شامل پرونده ویژه‌ای با عنوان «آهنگ‌ساز فرهنگ‌ساز» برای استاد روح‌الله خالقی و گفت‌وگوی منصوره پیرینا با گلنوش خالقی، دختر استاد، با عنوان «مبارزه، با سلاح موسیقی» در این پرونده آمده است. در بخش فرهنگ این مجله به یادبود سیدجلال طبیب، پیر جوانمرد فرهنگ کرمان و شیخ‌محمدحسن سیرجانی برمی‌خوریم و طنز و هنرهای تجسمی از دیگر بخش‌های این مجله هستند.مدیرمسئول این فصلنامه سیدعلی میرافضلی است.



سید علی میرافشار



عبدالرحمن نجل رحیم عصب‌شناس و عصب‌پژوه

پژوهش‌های جدید نشان می‌دهد که در آینده نزدیک، بررسی از نظر روان‌شناختی، ارائه مشاوره مؤثر و قضاوت در دادگاه‌ها درباره خشونت‌های جنسی علیه زنان، بدون درنظرگرفتن کار مغز ممکن نیست. طبق تعریف جدید، ضربه‌های عاطفی نتیجه حوادثی است که موجب چنان ترس، وحشت یا هراس غیرقابل‌کنترلی در مغز قربانی می‌شود که مسیر و نحوه زندگی‌اش در آینده را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. طبق مطالعات جدید، پیگیری اثرات ضربه‌های عاطفی، تنها از طریق شواهد رفتاری و گفتاری و حافظه‌ای قربانی خشونت جنسی ممکن نیست، بلکه ردیابی اثرات ذهنی با بررسی تغییرات مدارهای مغزی است که مانند اثر انگشت و دی‌ان‌ای می‌توانند دارای اعتبار در مشاوره روانی و پیگیری حقوقی و قانونی باشند. معمولا آنچه در روان‌شناسی متداول و در دادگاه‌ها مورد استناد قرار

سفر به سرزمین الهه زنده-۹

از روزهای داغ پخارا تا سرمای قطب جنوب

فریده خرمی

بعد از برگشتن از باکتابپور چمدمان را می‌بندم و راهی فرودگاه کاتماندو می‌شوم. خیلی زود راه افتاده‌ام و وقت کافی دارم که سرخوش وارد سالن فرودگاه بشوم. اما زودرسیدنم هیچ تأثیری در رسیدنم به مقصد ندارد. پروازی که قرار بود با آن به دوبی و از طریق دوبی به تهران برگردم، دو روز به تأخیر افتاده، به همین راجعی. آگهی را بارها و بارها می‌خوانم. بی‌فایده است. متن خبر هر بار همان است که بود. پولم ته کشیده و فکر گذاردن دو روز دیگر در کاتماندو دیوانه‌ام می‌کند. اما چه می‌شود کرد؟ شب پیش خواب دیده‌ام که به جای دوبی اشتباه‌ها به شهری یخ‌زده در قطب جنوب پرواز کرده‌ام. لباس گرم نداشتم و تک‌وتوک ساکنان شهر به زبانی عجیب‌وغریب حرف می‌زدند که کلمه‌ای از آن را نمی‌فهمیدم. وحشت‌زده و تنها در آن شهر دورافتاده متروکه رها شده بودم و در خواب تهران برایم بهشتی دور و دست‌نیافتنی بود (راستش حالا در بیداری هم همین‌طور بود) کاتماندو لااقل سرد نبود و بیشتر اهالی‌اش انگلیسی بلد بودند. حتی بچه‌های دبستانی. پس اوضاع آن‌قدرها هم بد نبود. من و تمام مسافران جامانده از پرواز به هتلی در مرکز شهر منتقل می‌شویم تا هی خیزه‌ها بکشیم، هی تلویزیون نگاه کنیم و هی از همدیگر ساعت بپرسیم. کوجه‌ها و خیابان‌های باریک و شلوغ و پررفت‌وآمد و پرسروصدای اطراف هتل رغبتی برای بیرون‌رفتن در کسی ایجاد نمی‌کند. روز دوم در اوج کسالت از مسئول پذیرش هتل سراغ جایی دیدنی در آن دوروبرها را می‌گیرم و او بدون لحتضه‌ای تردید میدان دوربار را بر ایام بگوید. می‌گویم: «ببخشید، شاید باز نکند اما او در پیاده‌روی به این میدان می‌رسم.

اسم میدان دوربار انگار اسم میدان نقش جهان باشد، ذوق‌زده‌ام می‌کند. سه میدان دوربار در نیال وجود دارد. هر سه در دره کاتماندو، محوطه‌هایی تاریخی که زمانی محل زندگی پادشاهان نیال بوده، یکی از آنها را قبلا در باکتابپور دیده‌ام، دومی را از سسر تصادف (یا خوش‌شانسی) قرار است امروز ببینم و دیدار از سومی را که در شهر پاتان قرار دارد ناچار به سفری دیگر موکول کرده‌ام.

واقعا بعد از ۱۰ دقیقه پیاده‌روی به میدان دوربار می‌رسم و ذوق‌زده وارد محوطه‌ای تاریخی می‌شوم که می‌شود گفت نمونه کوچکی از همان چیزی است که در باکتابپور دیده‌ام. نه در همان حد از شکوه و زیبایی اما بدون شک باارزش و دیدنی. سرم را می‌اندازم پایین تا از پله‌های اولین پاگودا بالا بروم که راهنمایی سمج پایچم می‌شود و اصرار پشست اصرار که در ازای چند دلار تاریخچه و مسیر تا پیاز قصه‌های بناهای میدان را بر ایام بگوید. می‌گویم: «ببخشید، شاید باز نکند اما او در بساط ندارم». باور نمی‌کند.

می‌پرسد: «یعنی حتی نمی‌خواهی تورا به خانه کوماری ببرم؟». با دهان گشاد بازمانده نگاهش می‌کنم. چه قیافه‌ای دارد این رفیق راهنما؟ نمی‌بینم. انگار جلوی چشمم تار باشد. خدا رحم کرده که گوش‌هایم هنوز می‌شنوند. می‌خواهم حرفی بزنم. صدایی از گلویم در نمی‌آید. تمام ریزیم را در گلویم جمع کنم و اهسته می‌پرسم: «خانه کوماری؟» بعد فریاد می‌زنم: «خانه الهه زنده؟» رفیقِ راهنما آدم پردل‌ورجرتی است. فرار نمی‌کند.

پرنده آبی

عذاب وجدان

۱۰ آذر را در ایران روز مجلس نامیده‌اند. به مناسبت شهادت مشهورترین روحانی نماینده مجلس، آیت‌الله سیدحسن مدرس تصویرش را روی ۱۰تومانی‌های قدیمی حک کرده بودند. جمله «سیاست ما عین دیانت ماست» در تمام زنگ‌های تاریخ یادآوری می‌شد.

از نظر بسیاری، نماینده‌های مجلس، نماینده‌های مردم هستند؛ برای بهبود وضعیت آنها، اما انگار رابطه نماینده‌های مجلس با مردم این روزها اندکی تغییر کرده است. چندی پیش یکی از روزنامه‌ها درباره چند موضوع از برخی نمایندگان پرسیده بود: درباره قیمت نان، روغن، برنج و گوشت و جواب‌ها حیرت‌انگیز بود. تقریبا هیچ‌کدام در جریان نبودند و البته وقت خرید نداشتن را بهانه آوردند. این اتفاق درباره اعضای کمیسیون فرهنگی دوران مختلف به شکل دیگری افتاده بود. وقتی از آنها پرسیدند آخرین کتابی را که خوانده‌اند یا فیلمی که دیده‌اند، نام بیرند باز هم جواب‌ها تأسف‌برانگیز بود، چراکه مدت‌ها از آخرین خواندن و دیدن اثر هنری آنها گذشته بود. به همین خاطر وقتی محمود صادقی در حساب کاربری‌اش می‌نویسد: «امروز ۹۰روز مجلس است، حدود یک‌کسال‌وینم از مردم مجلس دهم می‌گذرد و من گرفتار #عذاب‌وجدان شده‌ام که آیا به سوگندی که خورده‌ام وفا کرده‌ام؟» با استیقبال فراوانی روبه‌رو می‌شود و فرصت برای بیان برخی مسائل ناگفته فراهم می‌شود. او اتفاقا به‌عنوان نماینده‌ای صریح مشهور است و درباره مسائل مختلف اظهارنظر می‌کند. برخی هم به اینکه کاش بقیه اعضای لیست امید هم نظیر او بودند اشاره می‌کنند و برخی دیگر رفتارهای او را فقط برای جلب توجه می‌دانند.

رخی به سؤال مطرح‌شده در نشست شورای نگهبان اشاره کردند که آیا برخی از نمایندگان نباید تصلاصلحیت می‌شوند یا خیر؟ یکی هم از لایحه‌های عقب‌افتاده گفته است که برای احقاق حقوق مغفول‌مانده زنان چه کردید؟ برای حقوق کودکان؟ لایحه جامع حقوق معلولان چه شد؟